

# خاقانی و حافظ

علی اصغر فیروزنیا

مدرس دانشگاه آزاد بجنورد

واژه‌ی «دیده» در دو معنا (۱- مشاهدات، ۲- چشم) به ترتیب با دو معنای «عبر کردن» (۱- عبرت گرفتن، ۲- اشک ریختن) ایهام تناسب ساخته است.

خاقانی واژه‌ی «عبر» را در مرثیه‌ی «ترنم المصاب» (سوکسروده‌ی فرزندی، رشیدالدین) نیز با ایهام تناسب به کار گرفته است.

خبر مرگ جگر گوشه‌ی من گوش کنی

شد جگر چشمه‌ی خون، چشم عبر بگشاید

۴- زین بیش آبروی نریزم برای نان

آتش دهم به روح طبیعی به جای نان (همو، ص ۵۸)

واژه‌ی «آب» در «آبروی» با «نان» از سوئی، و از سوی دیگر با آتش (که به تعبیر قدما از عناصر اربعه‌اند) ایهام تناسب خلق کرده است. باید توجه داشت که در رسم الخط قدیم «آبرو» را به صورت «آبرو» می‌نوشته‌اند که در عربی به صورت ترکیب «ماءالوجه» به کار رفته است.

در بیت زیر واژه‌ی آب در کلمه‌ی آبستن با واژه‌ی خاکه همانند بیت فوق، ایهام تناسب دارد:

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک

زایشان شکم خاک است آبستن جلوبدان (همو، ص ۱۲۱)

۵- بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد؟

گویی ز تف آهش لب آبله زد چندان (همو، ص ۱۲۰)

واژه‌ی «بینی» علاوه بر معنای فعلی آن که از مصدر «دیدن» است، در معنای «بینی» (نام اندامی از بدن) با لب و دهان ایهام تناسب پدید آورده است.

همین نازک‌اندیشی و باریک‌بینی شاعرانه را در شعر حافظ هم می‌بینیم. در شعر حافظ با ظرافت بیش‌تر به‌طور غیرمستقیم به‌عمل «مثله‌کردن در جنگ‌های قدیم» اشاره دارد:

در زلف چون کمندش ای دل میبچ کان‌جا

سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت

دیوان حافظ، ص ۱۳۰

بعید نیست که ذهن ایهام‌گرای خواجه حافظ از این انگاره‌های نگارین خاقانی ایهام گرفته باشد.

۶- از نوحه‌ی جغد، الحق ماییم به دردرس

از دیده گلایی کن درد سر ما بنشان (همو، ص ۱۲۰)

□ خاقانی را به حق، شاعر دیرآشنا نامیده‌اند. البته اشعار وی بویژه قصایدش در عین سخته سخته‌گی را با خود دارد و همین فخامت دشواری‌های فهم شعرش را آسان می‌نماید. علل دشواری شعر خاقانی متعدد است. بنا به نظر استاد ماهیار: «خاقانی با قرآن و حدیث بیش از دیگر شاعران آشناست و از مبادی هیأت و نجوم آگاهی کافی دارد. قصه‌های پیامبران را خوب می‌داند و گه‌گاه از زوایای زندگی انبیا مطالبی را مطرح می‌کند که به‌هیچ عنوان مورد عنایت دیگران نبوده است. با داستان‌های ملی ایرانی و فراز و نشیب‌های آن‌ها سخت مأوس است و برای ساختن مضامین بکر از این داستان‌ها بهره می‌برد. امثال مشهور در میان عوام و خاص و باورهای مردم عامی و حتا بازی‌های بین کودکان همگی برای نقش آفرینی در استخدام اوست. او از مصطلحات متصوفه و عرفا نیز بهره کافی اندوخته و در شعر خود نقل کرده است».

کاربرد فراوان انواع ایهام نیز یکی از علل اصلی دیریاب‌بودن ابیات اوست.

سخندان بزرگ شروان با این‌گونه گره‌افکنی و گمانه آفرینی در ایهام، به ایهام هنری شعر خویش افزوده است. در این‌جا به برخی از آن موارد نگاهی می‌افکنیم.

۱- آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

گزیده‌ی اشعار خاقانی، ص ۱۳

دکتر معین نوشته است: در این‌جا از مصر، مراد شهر است. (حواشی دکتر

معین بر دیوان خاقانی، ص ۷۸)

۲- دوش آن زمان که طره‌ی شب شانه کرد چرخ

موی سپید دهر، عبیرین خضاب شد (همو، ص ۱۳)

واژه‌ی «دوش» در این بیت به معنای دیشب است ولی در معنای شانه و کتف با «طره» و «شانه‌کردن» و «مو» و «خضاب» ایهام تناسب آفریده است.

همانند این کاربرد را در بیت زیر از حافظ هم می‌بینیم:

دوش در حلقه‌ی ما قصه‌ی گیسوی تو بود

تا دل شب سخن از سلسله‌ی موی تو بود

دیوان حافظ، ص ۲۸۵

۳- هان ای دل عبرت‌بین از دیده عبر کن هان

ایوان مداین را آینه‌ی عبرت دان (همو، ص ۱۲۰)

واژه‌ی «الحق» در این بیت در معنای قیدی آن است، اما در معنای دیگر و دورتر واژه‌ی «حق» را به ذهن متبادر می‌کند که تداعی کننده‌ی نام مرغ حق است. مرغ حق نوعی جغد است که چون آوایش شبیه ادای کلمه‌ی حق است به این نامش خوانده‌اند. (ر.)

ک. به فرهنگ معین، ذیل واژه‌ی «مرغ حق»

۷- از اسب پیاده شود بر نطح زمین رخ نه زیر پی پیش شهمات شده نعمان (همو، ص ۱۲۰) واژه‌ی اسب در معنای دیگر که نام مهره‌یی از مهره‌های شترنگ (= شطرنج) است، با واژه‌های «رخ» «شهمات» و «پیل» ایهام تناسب آفریده است.

۸- مست است زمین زیرا خوردست به جای می در کاس سر هرمز، خون دل نوشروان (همو، ص ۱۲۱)

فعل «خوردست» (با رسم الخط قدیم که بدون های ناملفوظ در ماضی نقلی نوشته می‌شده است) در خود واژه‌ی «دست» را به ذهن متبادر می‌کند؛ متناسب با واژه‌های «سر» و «دل» که در بیت ذکر شده است، شبیه به این گونه «ایهام‌های مضمرا» را در ابیات حافظ هم می‌توانیم بیابیم. مثلاً واژه‌ی «سبکباران» در خود، کلمه‌ی «باران» را دارد که با فضای بیت زیر، متناسب است.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

دیوان حافظ، ص ۱

۹- فلک کز روتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب‌آسا (همو، ص ۱۳۳) «مسلسل» در این بیت به معنی قیدی آن یعنی «پیوسته» است، اما در معنای «زنجیر»، به این نکته اشاره دارد که راهبان مسیحی و تارکان دنیا جهت ریاضت بر گردن و یا دست و پای خود زنجیر می‌بستند.

نزدیک به این تصویرگری هنری را حافظ با واژه‌ی «سلسله» در بیت زیر پرداخته است:

گفتم این سلسله‌ی زلف بتان از پی چیست گفت حافظ گله‌یی از دل شیدا می‌کرد دیوان حافظ، ص ۱۹۳

۱۰- رخسار صبح پرده به عمدا برافگند راز دل زمانه به صحرا برافگند (همو، ص ۱۵۶) کنایه‌ی «به صحرا برافگند» یعنی «آشکار کردن» این کنایه در ضمن به طلوع خورشید و پرتوافشانی‌اش بر دشت و دمن اشاره دارد. کاربرد کنایه به صورت ایهام در شعر

شاعران سبک عراقی بویژه حافظ نمونه‌های زیادی دارد.

نزدیک به چنین کاربردی را در بیت زیر از حافظ می‌بینیم که در آن ترکیب به «صحرا افکندن» را علاوه بر معنای «به دور انداختن»، با واژه‌ی صبر (در معنای دیگرش که نام نوعی گیاه بیابانی‌ست) نظر به واژه‌ی صحرا پیونده زده است:

دیده دریا کنم وصبر به صحرا فکنم

واندرین کار دل خویش به دریا فکنم

(دیوان حافظ، ص ۴۷۲)

۱۱- در ده رکاب می که شعاعش عنان زنان بر خنگ صبح برقع رعنا برافگند (همو، ص ۱۵۶) واژه‌ی «رکاب» در این بیت به معنای «پایه‌ی هشت پهلو» است اما با کلمات «عنان‌زنان» و «خنگ» ایهام تناسب آفریده است.

حافظ نیز با نام ظروف باده‌نوشی، ایهام

تناسب پدیده آورده است. مثلاً با واژه‌ی

«کشتی» (در معنای رایج و نیز در معنای نوعی

جام باده) در این بیت:

کشتی باده بیاور که مرا بی‌رخ دوست

گشته هر گوشه‌ی چشم از غم دل، دریای

دیوان حافظ، ص ۶۷۰

۱۲- خاقانی از این درگه دریوزه‌ی عبرت کن

تا از در تو زمین پس دریوزه کند

خاقان (همو، ص ۱۲۱)

بنا به نظر استاد عبدالحسین فرزاد:

«کلمه‌ی خاقان را با ایهامی زیبا به کار برده است

تا هم خاقان چین و هم شروان‌شاه را در مد نظر

داشته باشد. (نقد ادبی، ص ۲۷۸) ■

## منابع

۱- خاقانی (گزیده‌ی اشعار)، دکتر عباس ماهیار، تهران، انتشارات پیام نور، چ اول، ۱۳۷۱.

۲- نقد ادبی، دکتر عبدالحسین فرزاد، تهران، نشر قطره، چ سوم، ۱۳۷۹.

۳- دیوان حافظ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شاه، چ دوم، ۱۳۶۴.

۴- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ هشتم، ۱۳۷۱.

## بر آینه

✧ خاقانی شروانی

ما را نگاه در تو، تو را اندر آینه تو عاشق خودی ز تو عاشق‌تر آینه زمین‌روی نازها کند اندر سر آینه در یک مکان هم آتش و هم کوثر آینه رنج دلم مخواه و منه بر دل آینه تا هیچ صیقلی نکند دیگر آینه صورت هر آینه بنماید هر آینه روی سرشک خورده نگر، منگر آینه بسیندهزار صورت جان‌پرور آینه

ما فتنه بر توایم و تو فتنه بر آینه تا آینه جمال تو دید و تو حسن خویش از روی تو در آینه جان‌ها شود خیال وز نور و صفوت لب تو آورد عیان ای ناخدای ترس مشو آینه‌پرست کز آه دل بسوزم هر جا که آهنی‌ست قبله مساز از آینه هر چند مر ترا صورت نمای شد رخ «خاقانی» از سرشک در آینه دریغ بود صورتی کز او

## در آینه

✧ حسن وثوق (وثوق الدوله)

مرد حکیم خرده‌نگیرد بر آینه تاریخ حکم آینه دارد هر آینه چون می‌نهی مقابل روی خر آینه از عکس روی مردم بدگوهر آینه دارد ودیعه در دل و هم در سر آینه گر خوب را فزاید زیب و فر آینه تشخیص می‌دهد عرض از جوهر آینه بر گور کافران حلال و زیور آینه نشناختی گرت نبدی رهبر آینه از آه سرد خویش ز چشم تر آینه

گر روی زشت، زشت نماید در آینه نقش تو در زمانه بماند چنان‌که هست سیمای نغز و صورت موزون طلب مکن در خجلت است برحسب اقتضای طبع مرد حکیم آینه‌دار طبیعت است برجسته‌تر نماید سیمای زشت را چشم دگر بباید تا بنگرد که چون قهر خدای بنگرد و هیچ ننگرد بشناس قدر وی که بسا صورت کریه لختی به خویش آی و مکن تیره زینهار